

تلاشی برای فهم اعتراض‌های اخیر از منظر رویارویی‌های نسلی

سوژه‌های ریزومی و مواجهات مخاطره‌آمیز محسن آزموده

فهم جامعه‌شناختی آنچه امروز در جامعه ایران در حال وقوع است، برای همه کسانی که به اکنون و آینده کشور می‌اندیشند، به ویژه تصمیم‌گیرندگان و گروه‌های ذی‌نفوذ اهمیتی اساسی و حیاتی دارد و وظیفه روشنفکران، جامعه‌شناسان، تحلیلگران و کسانی که سال‌هاست با ابزارها و عینک‌های علمی و دانشورانه، جامعه ایران را مطالعه کرده‌اند، آن است که درک و فهم خودشان را از این وضعیت در قالب گفتارها و نوشتارهایی ارائه کنند، فارغ از اینکه صاحبان تصمیم و اثرگذاران بر سیاست و جامعه، این گفتارها و نوشتارها را گوش کنند یا خیر. بنابراین در نوشتار کوتاه حاضر می‌کوشیم صرفاً از منظر مفهوم جامعه‌شناختی «نسل» (Generation) به آنچه رخ داده بنگریم و کاری به سایر منظرهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و جامعه‌شناختی و حتی فلسفی نداریم، اگرچه قطعاً تحلیل جامع آنچه به وقوع پیوسته، نیازمند در نظر داشتن همه ابعاد مذکور است و تأکید ما بر مفهوم «نسل» به معنای قبول یا رد سایر منظرها نیست.

تا جایی که به اعتراضات دامنه‌دار اخیر باز می‌گردد، آنچه محل توجه اکثر صاحب‌نظران و تحلیلگران است، حضور پیگیرانه و جدی و پررنگ و بی‌مهابت نسل جوان در آنهاست. نسلی که گفته می‌شد غیرسیاسی است و کاری به سیاست در معنای شناخته‌شده و کلاسیک آن ندارد، بیشتر سر در فضای مجازی دارد، حتی هنجارها و نرم‌ها (norms) فرهنگی و اجتماعی مرسوم و قوی نمی‌نهد، علاقه و تمایلی به نهادهای شناخته‌شده و تثبیت‌شده مدرن مثل دانشگاه و مدرسه ندارد، از «دید» ناظران نسل‌های قدیمی‌تر به هیچ ارزش و اصولی پایبند نیست و نوع نیست‌انگاری ارزشی و نسبی باوری معرفتی بر کنش و رفتارش حکمفرماست، علاقه‌ای به محصولات فرهنگی نسل‌های پیشین مثل کتاب‌ها، مقالات، فیلم‌ها و موسیقی‌های آنها ندارد، آینده‌اش مبهم است، حتی می‌توان گفت از مرگ هراس ندارد، اگرچه به لحاظ ایجابی و اثباتی، مهم‌ترین رانه کنشش مفهوم «زندگی» است، نوعی از خوشباشی و دم

غنیمتی که در گفتارها و نوشتارهایی رواقی‌گرانه که این روزها سخت مورد اقبال جامعه است، نمود می‌یابد. البته دقت کنید که هر آنچه در پاراگراف پیشین در توصیف این نسل جوان و نوجوان گفته شد، قضاوت یا داوری نسل‌های پیشین است که از منظر ارزش‌ها و هنجارها و اصول و باورهای خود صورت گرفته و ممکن است در توصیف واقعیت یکسره غلط یا کژتابانه باشد. نکته مهم آن است که نسل جدید و کنشش برای نسل‌های پیشین سخت ناشناخته و مبهم است و همین امر سبب می‌شود که نسل‌های قبلی از کنش‌ها و واکنش‌های این نسل نوظهور غافلگیر شوند. برای مثال عباس عبدی، تحلیلگر سیاسی و اجتماعی روز شنبه دوم مهرماه سال جاری در یادداشت سرمقاله روزنامه اعتماد با عنوان «تحقیر و نسلی بیگانه» درباره این نسل جدید نوشت: «در این میان اتفاق مهمی در نسل جدید دهه هشتادی‌ها رخ داده است. به دلیل ضعف شدید نظام آموزشی و به علت دسترسی آزاد به رسانه‌هایی غیر از رسانه رسمی، این نسل عموماً بیگانه با ارزش‌های رسمی هستند و نه فقط بیگانه، بلکه منزجرهم هستند و از آنجا که نتوانستند از طریق سازوکارهای مدنی مثل انتخابات در فرآیند ادغام اجتماعی شرکت کنند و نظام آموزشی هم ویران‌تر از آن بود که چنین نقشی را ایفا کند، لذا اکنون با نسلی مواجه هستیم که حکومت قادر نیست آن را کنترل کند و...»

همان‌طور که از گزاره‌های فوق مشهود است، مهندس عبدی، به عنوان یک فعال سیاسی شناخته‌شده نسل جوان انقلابیون 1357 که در دهه 1370، به شکلی دیگر وارد فعالیت سیاسی و اجتماعی شد، در نوشتار بالا، به درستی برای بیگانگی نسل جوان با ارزش‌های رسمی دو علت اصلی ذکر می‌کند: 1. ضعف شدید نظام آموزشی، 2. دسترسی آزاد به رسانه‌های غیررسمی. اما او نتیجه را ناتوانی نسل جدید در فرآیند ادغام اجتماعی و سازوکارهای مدنی می‌داند. شاید علی‌که آقای عبدی ذکر می‌کند، درست باشد (البته قطعاً کافی نیست)، اما واقعیت این است که او کماکان با نرم‌ها (norms) و ارزش‌ها و اصول نسل خودش به کنش سیاسی و اجتماعی و فرهنگی می‌اندیشد و فکر می‌کند کنشگری سیاسی و اجتماعی باید از طریق «سازوکارهای مدنی» مورد نظر او مثل «انتخابات» صورت می‌گیرد. او همچنان در پی مثلاً ترمیم نظام آموزشی عمودی و از بالاست، در حالی که نسل جدید، اصلاً معطوف به کنش‌ها و شکل‌های کنشگری سیاسی و فرهنگی مرسوم پیشین نیست و نظام‌های عمودی و ساختار بدنه‌ای را برنمی‌تابد و جدی نمی‌گیرد.

نسل جدید، نسل شبکه و کنش‌های ریز و متکثر و حیات اجتماعی و فرهنگی «ریزوم» وار (شبکه ساقه‌ای) است و رشدی عمودی و استوار بر یک ریشه اصلی و تنه مرکزی ندارد. ریزوم یا زمین ساقه، «در

گیاه‌شناسی، به ساقه‌های زیرزمینی در برخی از گیاهان گفته می‌شود. این ساقه‌های زیرزمینی دارای رشد افقی هستند و به عنوان اندام تکثیرِ رویشی عمل می‌کنند. در بسیاری از گیاهان اگر قطعه‌ای از زمین‌ساقه را جدا کنیم و بکاریم قابلیت رشد و ریشه زدن خواهد داشت.» مفهوم «ریزوم» را نخستین‌بار ژیل دلوز و فلیکس گتاری، فیلسوفان پسا ساختارگرای فرانسوی وارد ادبیات فلسفی و علوم انسانی کردند تا از آن برای توضیح اشکال جدید حیات اجتماعی و فرهنگی در دوران پسا مدرن بهره بگیرند.

تفاوت عمده گیاه ریزومی با سایر گیاهان مثل درختان تنومندی که یک ریشه مرکزی و بدنه اصلی دارند و شاخه‌های فراوانی از آنها منشعب می‌شود در آن است که در درختان با خشک شدن ریشه یا قطع بدنه اصلی کل درخت خشک می‌شود و حیات کل گیاه به ریشه اصلی و بدنه آن بر می‌گردد، اما گیاه ریزومی، یک ریشه یا بدنه یا تنه اصلی ندارد و هر آینه با قطع یکی از شاخه‌های آن، گیاه در جاهای دیگر به حیات خود ادامه می‌دهد.

حضور نسل جدید، نه فقط در ایران بلکه چنان‌که دلوز و گتاری اشاره می‌کردند، در سراسر جهان، ساختاری غیرمتمرکز، شبکه‌ای، ریزوم وار دارد، به لحاظ محتوایی نیز در پی شعارها و ایدئولوژی‌های نسل‌های پیشین نیست و به آنها وقعی نمی‌گذارد. هیچ‌گونه اتوریته مدرن یا پیشامدرنی را به رسمیت نمی‌شناسد. این نسل حتی اگر نظام‌های آموزشی، چنان‌که مهندس عبدي نوشته، «ضعف شدید» هم نداشته باشد یا بکوشد خود را ترمیم کند، به آن بی‌اعتماد و بی‌اعتناست. دسترسی آزاد و بی‌محدودیت به اطلاعات، اعتماد او را به هر گونه اتوریته‌ای از میان برده، ضمن آنکه نتیجه عملکرد نسل‌های پیشین را پیش رو دارد و دل خوشی از آن ندارد.

سال گذشته (1400)، در میان انبوه کتاب‌ها و مقالات جامعه‌شناختی، یک کتاب منتشر شد، با عنوان «مواجهات نسلی و ثبات سیاسی در ایران معاصر: تفسیر پدیدارشناسانه موقعیت‌های مواجهه نسلی از 1340 تا 1398» نوشته رضا صمیم، استادیار جامعه‌شناسی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم. این کتاب را پژوهشگاه مطالعات راهبردی منتشر کرد و به همین علت بسیار کم دیده شد. ما در صفحه اندیشه، تاریخ 16 شهریور (صفحه 6) گفت‌وگویی نسبتاً مفصلي با دکتر صمیم درباره این کتاب و ایده‌هایش منتشر کردیم که با تیتراژ «نسل جوان امروز، از گذشته بسیار رادیکال‌ترند» چاپ شد، اما متأسفانه در صفحه اول هم دیده نشد و جز انگشت شماری از صاحب‌نظران به آن توجه نکردند. رضا صمیم در این کتاب می‌کوشد تاریخ 60 ساله معاصر ایران را نه از منظر تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که از دید

تحولات نسلي ارزيابي كند. او مخالف اصطلاح رايچ «شكاف نسل» هاست و معتقد است جامعه ايران به ويژه از آغاز دهه 1340، يعني شروع نوسازي پهلوي به واسطه عوامل چون انفجار جمعيتي، افزايش درآمدهاي دولت و رفاه نسبي جامعه در شهرهاي بزرگ، سياست‌گذاري‌هاي دولت معطوف به نسل جديد و به‌طور كلي غلبه گفتمان جوانگرا در آكادمي‌ها و در رسانه‌هاي خصوصي و دولتي شاهد تقابل‌ها و مواجهات مخاطره‌آمیز نسلي بوده.

اين مواجهات كه در اثر ظهور نسل‌هاي جديد با ارزش‌ها و ايده‌آل‌ها و آرمان‌هاي متفاوت از نسل‌هاي پيشين به وقوع پيوسته، در ابتدا نرم و مسالمت‌آمیز بوده، اما با گذر زمان و عدم توجه نسل‌هاي پيشين به مطالبات نسل جديد، راديكال شده و شكلي مخاطره‌آمیز پيدا کرده. دكتر صميم در كتابش به نحو تفصيلي دو مورد از اين مواجهات مخاطره‌آمیز و پيامدهايش را در وقايع منجر به انقلاب 57 و دوم خرداد 1376 بررسي مي‌كند و نشان مي‌دهد كه در اين دو مورد، به‌رغم تفاوت‌هاي محتوايي و حتي صوري، نوعي مشابهت و همانندي وجود دارد و در هر دو نسل جوان در صحنه يا فعال، فارغ از ميزان راديكاليسم، كماكان به چارچوب‌ها و صورت‌ها يا فرم‌هاي كنشگري سياسي و اجتماعي نسل پيشين يا چنان‌كه مهندس عبدي نوشته «سازوكارهاي مدني» باور داشتند، اما ويژگي و وجه مميزه نسل جديد و جوان فعلي آن است كه سياست و فرهنگ و جامعه را به شكلي ديگر مي‌فهمد و در پي اشكال جديد حضور در عرصه اجتماع و سياست است. صميم در پايان فصل ششم كه به مواجهات نسلي كنوني اختصاص دارد، در اين باره نوشته هدف نسل جديد بهره‌گيري از قدرت رسمي نيست و قصد ندارد عرصه فرهنگ را به هدف نيل به آرمان‌ي در معنای سياسي كلمه سياسي رها كند (ص 250). او مي‌نويسد: «اين تن ندادن به عمل در چارچوب‌هاي مرسوم، نهايتاً به آنجا ختم شده است كه ديگر نمي‌توان آن‌گونه كه در دوره‌هاي نخست و دوم ميشد، به كاهش و مهار مقطعي نيروي ثبات‌زداي برآمده از مواجهات نسلي اميدوار بود. استمرار اصرار نسل جوان به حل مساله به صورت بنيادي (مساله تغيير فرم‌هاي فرهنگي) ممكن است پيامدهاي سياسي دگرگون‌سازي در آينده نزديك به بار آورد. پيامدهايي كه پيش‌بيني آنها تنها در صورت ممكن است كه براي مواجهات مخاطره‌آمیز نسلي در بي‌ثباتي‌هاي سياسي پديد آمده در سال‌هاي اخير نقش محوري قائل شويم.» (ص 250)

البته صميم در سخن پاياني كتاب مي‌كوشد راهي معقول و منطقي براي رويارويي با اين مواجهات نسلي پيشنهاد كند. او چنان‌كه از ابتدای كتاب و به ويژه آنجا كه به مواجهات مخاطره‌آمیز نسلي و جنبش‌هاي دانشجويي در دهه‌هاي 1960، 1970 و 1980 غرب مي‌پردازد، از سازوكار

«ادغام جامعوي» سخن مي‌گويد. مثلا او در فصل اول كتاب مي‌نويسد: «اروپا با تغييراتي كه در نظام اقتصادي، فرهنگي و سياسي خود در دهه‌هاي 1970 و 1980 ميلادي صورت داد امكان كنش نسل جديد در فضاي عمومي رسمي را فراهم كرد و از اين طريق خطري را كه مواجهه مخاطره‌آمیز نسلي پديد آمده در انتهاي دهه 1960 ميلادي براي ثبات سياسي كشورها پديد آورده بود، از ميان برد. تقريبا تامي رهبران آن جنبش پس از ايجاد چنين امكاني درون نظام سرمايه‌دارانه اروپاي غربي در دهه‌هاي 1980، 1990 و 2000 ميلادي ادغام (integration) شدند.» (ص 47)

اما اين «ادغام جامعوي» در جامعه ما، در دو مواجهه مخاطره‌آمیز نسلي جامعه پيشين يا رخ نداده يا اگر رخ داده، به صورتي بوده كه نتيجه مطلوبي فراهم نياورده و نظام تبعيض‌آمیز پيشين را بازتوليد و تشديد كرده. او در اين باره مي‌نويسد: «به نظر ما جدال اصلي نسل جديد (نسل جديدي كه به نسل به مثابه واقعيت بالفعل تبديل شده است) با نسل قديم جدال بر سر «تبعيض» است. در نسل قديم هميشه اراده به قدرتي وجود دارد كه مي‌تواند سرچشمه تبعيض باشد... نسل جديد در جست‌وجوي «جايي» (topos) است تا بتواند در آن حضوري مداخله‌گر داشته باشد، ديده شود و به رسميت شناخت شود، اين «جا» هم جايي فرهنگي، هم اجتماعي، هم اقتصادي و هم سياسي است... حس «حاشيه بودن» را مي‌توان غالبا در نسل جديدي كه در ساختارها و نهادهاي رسمي جايي ظاهري براي خود يافته‌اند، نشان داد. جوان‌ها در بروكراسي ادارات، در دانشگاه‌ها، در بازارها، در عرصه‌هاي فرهنگي و فراغتي و مكان‌هايي شبیه به اينها زماني پذيرفته ميشوند كه در حيات نسل قديم جلوه كنند... مادامي كه اين ناتواني در جذب و ادغام نسل جديد وجود داشته باشد، چرخه بروز، افزايش و کاهش نيروي برآمده از مواجهات مخاطره‌آمیز نسلي به پايان نخواهد رسيد و هر كاهشي با ورود نسل جوان ديگري به عرصه مواجهات به سرعت به افزايش نيروي ثبات‌زداي ديگري تبديل خواهد شد.» (ص 261)

رضا صميم در صفحه پاياني كتاب مي‌پرسد كه «آيا مي‌توان نظامي فرهنگي، اجتماعي، اقتصادي و سياسي پديد آورد كه توان انسجام بخشش چنان باشد كه تکرار چرخه‌هاي بي‌ثبات‌کننده مواجهات مخاطره‌آمیز نسلي را پايان دهد؟» (ص 262) بلافاصله خودش پاسخ را وجود جنبشي «جامعوي» مي‌خواند كه «شرط نخستين تحققش ميل به توزيع برابر امتيازها ميان همه نسلها، قشرها و طبقات اجتماعي است.» (همان) او ادامه مي‌دهد: «پيش‌شرط وجود چنين ميلي (ميل به توزيع برابر امتيازها ميان همه) پرهيز از اين تصور غلط است كه بهره‌گيري نابهره‌مندان از امتيازها مستلزم دستيابي نابهره‌مندان به قدرت

سیاسی رسمی است. تجربه نشان داده است نابهره‌مندان حتی اگر بر حس تصادف به قدرت سیاسی رسمی دست یابند نظام جدیدی از بازتولید نابرابر امتیازها را به وجود خواهند آورد.» (همان)

رضا صمیم در سطرهایی واپسین باز هم بر پیشرو بودن نسل جدید در ضرورت شکل دهی به این جنبش جامعوی تاکید می‌کند و می‌نویسد: «به نظر می‌رسد نسل جدید ضرورت این حضور پیگیر در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی را درک کرده است. او کمتر از نسل‌های جدید در دوره‌های نخست و دوم چشم به بهره‌مندی از قدرت سیاسی رسمی دارد. برخی این حضور پیگیر نسل جدید در دوره سوم در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی را بی‌اعتنایی این نسل به امیر سیاسی قلمداد کرده‌اند. این در حالی است که به نظر ما نسل جدید با همین پیگیری حضور در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی و بی‌اعتنایی به جدال بر سر بهره‌مندی از قدرت سیاسی رسمی، جلوه‌ای سیاسی‌تر از دوره‌های گذشته یافته و ابتکار عمل در طرح افکنی یک جنبش جامعوی برای نیل به سامانه‌ای انسجام بخش را به دست گرفته است. شاید به همین دلیل است که نیروی برآمده از مواجهات مخاطره آمیز نسلی بی‌آنکه در آن نشانی از کاهش باشد در سال‌های پایانی دوره سوم همچنان در اوج به سر می‌برد. احتمالاً کاهش آن در آینده‌ای نزدیک با تحقق یک سامانه انسجام بخش فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همزمان خواهد شد. البته چنین کاهش‌ی اگر رخ بدهد.» (ص 262)

یک سال از زمان انتشار کتاب «مواجهات نسلی و ثبات سیاسی در ایران معاصر» می‌گذرد و پیش‌بینی او درباره استمرار حضور فرهنگی و اجتماعی نسل جوان جدید و امکان مخاطره‌آمیز شدن آن تحقق یافته، نسلی که ما ریزوم‌وار و شبکه‌ای توصیفش کردیم. تصمیم‌گیرندگان به جای جدی گرفتن این پژوهش‌ها، یا آنها را نادیده گرفته‌اند یا سعی کرده‌اند واقعیت نسل نوظهور را جور دیگری جلوه دهند. در مواجهه با اعتراضات هم کماکان از الگوها و روش‌های مرسوم پیشین بهره می‌گیرند، بدون توجه به این واقعیت که نسل جوان و نوجوان فعلی چنان که چندین بار به تاکید گفته شد، نرم‌ها و هنجارها و قواعد بازی نسل‌های پیشین را به رسمیت نمی‌شناسد و درک ما پیشینیان از آنها به لحاظ ایجابی و اثباتی، بسیار اندک و ناچیز است.

نسل جدید با همین پیگیری حضور در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی و بی‌اعتنایی به جدال بر سر بهره‌مندی از قدرت سیاسی رسمی، جلوه‌ای سیاسی‌تر از دوره‌های گذشته یافته و ابتکار عمل در طرح افکنی یک

جنبش جامعوي براي نيل به سامانه‌اي انسجام بخش را به دست گرفته است. شايد به همين دليل است كه نيروي برآمده از مواجهات مخاطره‌آمیز نسلي بي‌آنكه در آن نشاني از کاهش باشد در سالهاي پاياني دوره سوم همچنان در اوج به‌سر مي‌برد. احتمالاً کاهش آن در آينده‌اي نزديك با تحقق يك سامانه انسجام بخش فرهنگي، اجتماعي، اقتصادي و سياسي همزمان خواهد شد. البته چنين كاهشي اگر رخ بدهد. رضا صميم در اين كتاب مي‌كوشد تاريخ 60 ساله معاصر ايران را نه از منظر تحولات سياسي و اجتماعي و اقتصادي كه از ديد تحولات نسلي ارزيابي كند. او مخالف اصطلاح رايج «شكاف نسل» هاست و معتقد است جامعه ايران به ويژه از آغاز دهه 1340، يعني شروع نوسازي پهلوي به واسطه عوامل چون انفجار جمعيتي، افزايش درآمدهاي دولت و رفاه نسبي جامعه در شهرهاي بزرگ، سياست‌گذاري‌هاي دولت معطوف به نسل جديد و به‌طور كلي غلبه گفتمان جوانگرا در آكادمي‌ها و در رسانه‌هاي خصوصي و دولتي شاهد تقابل‌ها و مواجهات مخاطره‌آمیز نسلي بوده.

منبع: روزنامه اعتماد 6 مهر 1401 خورشیدی